هو العلیم

حقیقت عبادت، چرا ظاهر اعمال کافی نیست؟

حضور قلب و رهایی از طلبکاری در برابر خدا

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۶ - مجلس ششم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و علي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعين

طلب عفو از خدای متعال و استدعای به‌حساب نیاوردن اعمال در مقام حساب و میزان

هَبنی بِفَضلِک و تَصدَّق علَیَّ بِعَفوک أی رَبِّ جَلِّلنِی بِستَترک وَ اعفُ عَن تَوبیخی بِکرَمِ وَجهک؛
به فضل و بزرگواری خودت با من برخورد کن و به عفو خودت بر من تصدّق نما و صدقه بده.
ای پروردگار من مرا به سَتر و پوشش خودت بپوشان و از توبیخ من به بزرگواری رویت و سیمایت و مظاهر جلال و جمالت درگذر.

این عبارت‌ها همه در راستای یک معنا است و آن عبارت از طلب عفو از خدای متعال و استدعای به‌حساب نیاوردن اعمال در مقام حساب و مقام میزان است. دیشب خدمت رفقا عرض کردیم که فرق بین عرفا و اولیاء الهی مثل انبیا و ائمه علیهم‌السّلام و بزرگانِ از اهل معرفت و توحید در عبارات، سخنان، نوشته‌جات و آثارشان که از خودشان باقی مانده است با سایر افراد و [حتی] از اهل علم و اهل دانش ظاهری گرچه اهل صلاح و اهل تقوا هم باشند، فرق در این است که اهل ظاهر و اهل علم ملاک را در مقام محاسبه و مقام [حسابرسی]، نفسِ اطاعت و انقیاد از شارع می‌دانند و دیگر به مطلب و مسئلهٔ دیگری نمی‌پردازند و کاری به آن حقائق و مطالب عالم معنا که درون این تکالیف و احکام نهفته است ندارند؛ همین‌قدر شخص یک نماز بخواند، رو به قبله‌اش خوب باشد، وضو درست گرفته باشد، تکبیرةالإحرامش درست باشد، بسم‌الله و حمد و سوره، قنوت، رکوع، سجده و اینهایش به همین کیفیت باشد و وقتی که نمازش تمام می‌شود می‌گویند که نماز درست است و از عهدهٔ تکلیف برآمده و دیگر نیاز به قضا و تجدید و تکرار ندارد و خدا این را از او پذیرفته است. حالا این نمازی که می‌خواند، به اینکه این شخص در چه حالی است کاری ندارند! اصلاً از همان اول که نماز می‌خواند حواسش به بازار پرت می‌شود و پشت دخل می‌نشیند و وقتی که السلام علیکم و رحمة الله را می‌گوید ده‌تا چک و سفته را امضا کرده و چندتا سفته و اینها را وصول کرده و پدر چندتا را درآورده و چندتا معامله را به‌هم زده است و بعد می‌گوید که السلام علیکم و رحمة الله و برکاته! می‌گویند که این نماز درست است و نیاز به تکرار و قضا ندارد و نیاز به [اعاده] ندارد و درست است! خُب این از نمازمان!

حالا روزه چطور؟! روزه که می‌خواهیم بگیریم آنچه که ملاک برای صحت روزه است این است که از طلوع فجر صادق انسان امساک کند. امساکش هم مشخص است، در رساله‌های عملیه نوشته‌اند که آب نخورد، غذا نخورد، سیگار نکشد گرچه حالا بعضی‌ها سیگار کشیدن را هم حلال کرده‌اند، این هم از چیزهای جدید است! چُپق و قلیان و از این چیزها هم کشید، اینها هم اشکال ندارد لابد اینها هم جزو مبطلات روزه نیست، وقتی [دود سیگار] حلال شود اینها هم حلال است! سرش را زیر آب نکند و سایر مسائلی که انسان باید در هنگام امساک ترک بکند را انجام بدهد و این امساکِ خودش را تا غروب آفتاب برساند، این روزه‌اش صحیح است! دیگر به چیزی کاری نداریم! حالا این در طول روز هزارتا فحش به اول و آخر همسایه، رفیق، شریک و فلان داده است کاری به این نداریم! در دکان یا دفترش صبح تا شب [دروغ می‌گوید!] آدم چندتا می‌تواند دروغ بگوید؟! إلی‌ماشاءالله. حالا بگویید چندتا می‌تواند راست بگوید؟! خیال می‌کنم در این دوره زمانه یکی دوتا بیشتر نتواند راست بگوید ولی خب دروغ الحمدلله دیگر اینکه خیلی خوب است و اشکال هم ندارد! صبح تا شب هزارتا دروغ به این بگوید و به آن بگوید و قسم دروغ بخورد و فلان بخورد.

بی توجهی به قسم دروغ خوردن توسط بعضی از افراد

یک دفعه ما داشتیم با یکی صحبت می‌کردیم، طرف می‌گفت که والله العلی العظیم بنده این مطلب را نگفتم! طرف که می‌گفت معمّم هم بود! گفتم که بنده خودم پشت درب بودم و دیدم شما می‌گفتی. اصلاً همین‌طور ماند. چه راحت! قسم والله العلی العظیم و فلان می‌خورد که بنده نگفتم. گفتم که بنده خودم شنیدم که می‌گفتی، خودم با گوش خودم بی‌واسطه شنیدم. پس معلوم است که خیلی اشکال ندارد! خیلی راحت می‌توانیم و حالا عمامه‌ای و غیر عمامه‌ای هم ندارد، عمامه‌ای‌ها خیلی راحت‌تر می‌توانند توجیه کنند! غیر عمامه‌ای‌ها بیچاره‌ها یک ترسی دارند، خلاصه ما عمامه‌ای‌ها آن ترس را هم نداریم خدا به خیر کند! واقعاً خدا به خیر کند! چطوری می‌توانیم حساب پس بدهیم؟! خُب بالأخره باید مسائل هم کم‌کم روشن شود.

هزارتا دروغ هم می‌گوییم و هزارتا قسم هم می‌خوریم؛ قسم دروغ هم می‌خوریم! حالا بعضی‌ها گفته‌اند که احتیاطاً قسم دروغ شاید موجب بطلان روزه بشود! حالا توجیهش که اشکال ندارد، توجیه می‌کنیم! مصالح، حفظ موقعیت، حفظ کاسبی، حفظ دخل، حفظ این چیزها و حفظ چیزهای دیگر باعث می‌شود که هیچ اشکال ندارد، قسم می‌خوریم و قسم دروغ می‌خوریم، دروغ می‌گوییم، غیبت می‌کنیم و تهمت می‌زنیم! پشت‌سر هم تا غروب به اینها مشغول باشیم، می‌گویند که روزه، روزهٔ درست است و نیاز به قضا و تکرار هم ندارد! روزهٔ شما درست است حالا خُب ثوابش کمتر است. این‌هم از روزه و سایر چیزهای دیگر و مسائل دیگر! اینها همه در راستای همین قضیه قرار می‌گیرد؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

نماز خواندن اهل معنا و تفاوت آن با نماز اهل ظاهر

اهل معنا چه می‌گویند؟ امام‌صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: **«کسی که در نمازش غیر از خدا را شریک قرار بدهد.»** یعنی در نماز به‌جای اینکه توجه به خدا کند و توجه به مخاطب خودش کند که مخاطبش کیست و درقبال چه کسی ایستاده و با چه کسی تکلم می‌کند و با چه کسی صحبت می‌کند و با چه کسی خطاب می‌کند و مطالب چه کسی را بیان می‌کند، غیر از خدا را بیاورد راجع به این فکر کند، راجع به آن فکر کند، ببیند که کسی با او کار دارد یا نه؟! من خودم دیده‌ام طرف سجاده هم انداخته ولی موبایلش را هم کنار سجاده‌اش گذاشته که این چند دقیقه نماز که می‌خواند و این زنگ می‌خورد ببیند! و من دیدم قبل از اینکه به سجده برود نگاه کرد، اول یک نگاه به این صفحه‌اش می‌کند ببیند شمارهٔ چه کسی افتاده است بالأخره یک وقتی ازدست نرود، حالا خوب است که نمازش را باطل نمی‌کند بیاید جواب بدهد. یک عکس دیدیم برایمان فرستاده بودند یکی در سجده می‌گوید که موقع نماز است بگذار تمام شود، دارم نماز می‌خوانم! خُب این‌هم همان است منتها آن بیچاره به زبان آورده است و این به زبان نمی‌آورد ولی این همان است. عکس درست بود یعنی واقعی بود. خُب بعد نمازش را تمام می‌کند.

همان‌طوری‌که دیروز خدمتتان عرض کردم اعمالی که انسان انجام می‌دهد یک حقیقت تکوینی دارد و آن حقیقت تکوینی یعنی حقیقت عینی نه علمی، یک حقیقت عینی مثل خود ما، آن حقیقت عینی‌اش یا حقیقت نورانی است یا حقیقت ظلمانی است. وقتی که اینها را بالا می‌برند خدا می‌گوید که این بندهٔ من در این نماز غیر مرا شریک قرار داده، فقط برای من که نماز نخوانده است. بسم‌الله گفته ولی حواسش جای دیگر بود! ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ گفته ولی حواسش جای دیگر بود! در رکوع رفته ولی حواسش جای دیگر بود! از یک طرف خواسته امر مرا اطاعت کند خُب رکوع و سجده و این چیزها را انجام داد اما از یک طرف حواسش پیش من نبود و حواسش دنبال این و آن و فلان و از این مسائل بود. خدا می‌گوید که من شریک خوبی هستم، سهم خودم را هم به آن شریکم می‌دهم، من شریک خوبی هستم و از حق خودم می‌گذرم و این حق خودم را نخواستم، این نماز را در سر آن نمازگزار بزنید و بگویید که این

نماز برای خودت![1]

این حرف، حرف چه کسی است؟ این حرف حرف اهل معنا است؛ یعنی اهل معنا می‌گویند که این نماز به دو زار و یک شاهی نمی‌ارزد باید دوباره نمازت را بخوانی. اگر نماز خواندی و در نماز حواست این‌طرف و آن‌طرف بود، بلند شو و دوباره نمازت را تکرار کن، قشنگ حواست را جمع کن، برو جایی که ساکت است و سر و صدا نمی‌آید و از چیزی که باعث شود فکرت انصراف پیدا کند و فکر تو را این‌طرف و آن‌طرف ببرد دوری کن. وقتی که می‌خواهی نماز بخوانی یک‌دفعه از در که وارد شدی در دستشویی وضو نگیر کمی بنشین، آرام بگیر، کمی استراحت کن، فکرت را از آنچه که در بیرون در جریان بود به خودت برگردان، آنها را از خودت دور کن، وقتی که آماده شدی آن‌وقت برای نماز خواندن بلند شو و بدان که چه نمازی می‌خوانی.

البته در حدود دو سه سال، سه چهار سال پیش چند شب در ماه مبارک راجع به کیفیت نماز صحبت کردیم. آن نماز آن‌وقت نمازی است که وقتی ملائکه بالا می‌برند خدا می‌گوید که این آن نمازی است که بندهٔ من برای من خوانده و غیر مرا شریک قرار نداده و برای من در این نمازی که می‌خواند، شریک نیاورده است. در روزه‌اش هم همین‌طور است. روزه‌ای که انسان می‌گیرد این نیست که فقط امساک کند، روزه این است که وسیله و مقدمه و زمینه‌ای شود برای اینکه هم ظاهر خود را و هم باطن خود را و هم سرّ خود را در هر سه مرتبه متوجه آن حقیقت لایتناهی و بحت و بسیط کند و از تعلّقات چه به‌حسب ظاهر در مقام ظاهر و چه در مقام باطن که فکر و خیال باشد و چه در سر که نفس تمایل و نفس آن شوق و رغبت به ماسوی باشد بیرون بیاورد.

مراتب مختلف روزه برای افراد مختلف در مراتب مختلف

لذا خود این روزه دارای مراتبی برای افراد مختلف در مراتب مختلف هست. روزه‌ای که بزرگانی مثل مرحوم آقا یا آقای حداد یا مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ می‌گرفتند روزه‌ای نبود که از شُرب خمر و آب و غذا و اینها بخواهند امساک کنند، اینکه اصلاً ارتباطی ندارد. یا روزه‌ای نبود که بخواهند از این کمی بالاتر از غیبت، دروغ، تهمت و اینها اجتناب کنند، اصلاً در شأن اینها چنین مسائلی [متصور] نیست. یا روزه‌ای نبود که اینها بخواهند فکر بدی را حتی به ذهنشان بیاورند گرچه به زبان نیاورند، [اینکه] نسبت به شخصی سوءظنی پیدا کنند [را دفع کنند] چنین چیزی در شأن این اولیاء نبود؛ پس اینها روزه از چه می‌گرفتند؟! ما که روزه می‌گیریم خُب مشخص است برای چه روزه می‌گیریم؛ برای اینکه کمی به خودمان برسیم و حواسمان را جمع کنیم، حالا ما در عالم ظاهر که شرب خمر نمی‌کنیم، آب می‌خوریم، غذا می‌خوریم، سر به زیر آب می‌کنیم و... اما آدم از دیوار مردم بالا نمی‌رود یا بخواهد شرب خمر بکند یااینکه بخواهد مال حرام بخورد. این روزه به‌خاطر این است که فکرمان و خطوراتی که برایمان وارد می‌شود، مسائلی را که می‌آوریم اینها را از ذهن دفع کنیم، زبان خود را از کلام لغو دور نگه داریم. این در شأن و مرتبهٔ خودمان دنبال چنین مطالبی می‌رویم، زبان خود را از آنچه که به خلاف رضای خدا می‌گردد حفظ کنیم و نگه داریم، قدم خودمان را از حرکت در مسیری که بر خلاف رضای خدا است نگه داریم، دست خودمان را از تصرفاتی که قطعاً می‌دانیم مورد رضای خدا نیست نگه داریم، زبان خود را و چشم خود را و امثال‌ذلک. باز این یک روزه در یک مرتبه دیگر است.

کیفیت روزهٔ امام زمان علیه‌السّلام

اما آن مرتبهٔ بالاتر که آن مرتبهٔ سرّ است و آن این است که اصلاً نفس انسان و روح انسان، آن حقیقتی که جنبهٔ ربوبی آن قوی‌تر از تعلق به جنبهٔ مادی و به نفس آن و سرّ او و آن قسمت او است که

---

[1]. *الکافی*، ج ۲، ص ۲۹۵.

تعلق به آن عالم تجرد دارد، در آن مرتبه قوی‌تر است، در آنجا ما کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم. آنجا دیگر مطلب و قضیه به اولیاء و بزرگان برمی‌گردد که آنها چه روزه‌ای می‌گیرند و چه امساکی می‌کنند و اصلاً در آن فضا آیا امساک وجود دارد یا ندارد؟! خب می‌دانیم که روزه واجب است، به امام زمان علیه‌السّلام هم واجب است و فرقی نمی‌کند حالا امام زمان علیه‌السّلام که روزه می‌گیرد روزه از شرب خمر می‌گیرد؟! نعوذبالله از دزدی؟! نعوذبالله از مال حرام خوردن یا از آب و غذا و... ؟! خُب اینکه اصلاً دیگر معنا ندارد! یا روزهٔ حضرت از این است که زبان یا چشمش را نگه دارد؟! اینکه دیگر اصلاً معنا ندارد و در اینجا جایی ندارد! پس امام چه روزه‌ای می‌گیرد؟! درحالی‌که می‌بینیم روزه می‌گیرد.

شرح حال عبدالله ابن مسعود

یک وقتی مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ روی منبر یک روایتی را از ابن‌مسعود نقل می‌کردند و من بعداً از ایشان سؤال کردم که آقا این حقیقت چیست؟ حضرت خیلی به ابن‌مسعود علاقه داشتند و به ابن‌مسعود می‌فرمودند که قرآن بخواند. ابن‌مسعود هم قرآن را خیلی با صوت حزین و غمناک می‌خواند و حضرت خیلی خوششان می‌آمد و همین‌طور شروع به قرآن گوش دادن می‌کردند و بعد کم‌کم اشک حضرت از چشمانشان جاری می‌شد و می‌آمد. البته این را بدانیم که ابن‌مسعود از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نبود، فقط از افراد خوب و اهل تقوا بود لذا وقتی که در آن روایت از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام راجع به اصحاب و از ابن‌مسعود سؤال می‌کنند ـ ایشان این روایت را خواندند ـ حضرت می‌فرماید: «قَرَأَ القُرآن وَ وَقف عِندَه؛[1] قرآن را خواند و در همان‌جا ایستاد و توقف کرد.» یعنی حرکت نکرد، قرآن تکانش نداد، قرآن او را بالا نبرد، قرآن او را در مراحل باطنی سیر نداد. فقط قرآن را خواند همین‌طور که ما می‌خوانیم و بعد هم بلند می‌شویم و جلسه‌های قرآن تشکیل می‌دهیم و قاری از این‌طرف و آن‌طرف می‌آیند و چهار زانو می‌نشینیم و در مکان بالا و تریبون و تشکیلات شروع به قرآن خواندن می‌کنیم، یک جمله قرآن می‌خوانیم، یک آیه می‌خوانیم، یکی از این‌طرف تا آن‌طرف الله الله [با صدای بلند می‌گویند] این حرف‌ها چیست؟! چرا نمی‌گذاری بدبخت قرآنش را بخواند، یعنی خودش هم یک چیزیش می‌شود! اگر تشویق نکنیم می‌گوید که چرا من را تشویق نمی‌کنید؟! اینکه قرآن خواندن نشد، اینکه سیر در قرآن نشد، اینکه حرکت در قرآن نشد، اینکه تأمل در قرآن نشد! نصف آیه می‌خواند همه می‌گویند «الله»! چه خبر است؟! کی ما در زمان ائمه علیهم‌السّلام و در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم این قسم قرآن خواندن داشتیم؟! قرآن با صوت می‌خواندند و جلو می‌آمدند، خُب خیلی از این قاری‌ها قشنگ می‌خوانند، واقعاً در انسان حرکت ایجاد می‌کنند مثلاً همین عبدالباسط این‌طور بود، من از زمان طفولیت از صدای این خوشم می‌آمد الآن هم همین‌طور، الآن هم واقعاً من کسی را مثل او ندیده‌ام. حالا هرکسی یک سلیقه‌ای دارد واقعاً وقتی آیات را می‌خواند و با صوت می‌خواند انسان تکان می‌خورد و او با خودش می‌برد و حرکت می‌داد، در آن فضا همین‌طور جلو می‌برد و در انسان تأثیر می‌گذاشت. حالا همین‌که شروع به خواندن می‌کند یک‌دفعه کل مجلس می‌گویند که الله الله! در حال آدم می‌زنند. آن یکی می‌گوید که الله یغفر والدیک، الله یرحمک! بابا اینها را برای آخر بگذار، وقتی نیم ساعت خواند آن موقع هرچه خواستی داد و نعره بزن! این تلاوت قرآن نباید به این کیفیت باشد، قرآن باید با صدای حزین یا با صدای خوش و آهسته و شمرده کم‌کم با صوت خوانده بشود که انسان همراه با آن معانی خودش سیر کند. بعضی‌ها قرآن می‌خوانند و انگار با تفنگ دنبالشان کردند.

من چندی پیش در مشهد مشرف بود گفتم که یکی از چیزهایی که من الآن می‌بینم که واقعاً در

---

[1]. *تفسیر أبوالفتوح رازی*، ج ۶، ص ۲۵۶؛ *امام شناسی*، ج ۴، ص ۱۶۵.

میان ما اشتباه است این است که دعاهایی که ما می‌خوانیم، تندتند می‌خوانیم و فقط انگار در سازمان کارت زدیم و دعا را خواندیم و رفتیم، ـ لابد رفقا به این نکته راجع به ادعیه توجه می‌کنند ـ این دعا تأثیر ندارد. دعای افتتاح این نیست که تند بخوان و برو تا آخر در عرض یک ربع، بیست دقیقه تمام کنید و بگویید که دعای افتتاح خواندیم دیگر تمام شد. حالا نسبت به دعای کمیل یک مقداری اهمیت می‌دهند، گرچه حرف زدن وسط دعای کمیل اشکال دارد. حالا ترجمه اشکال ندارد ولی زدن در کربلا و روضهٔ حضرت زینب و قاسم ربطی به دعای کمیل ندارد. هر چیزی جا دارد، روضه جای خود دارد باید هم روضه بخوانید، در جای خودش سینه هم باید بزنید، دعای کمیل هم سر جای خودش آن‌هم بایستی که حال خودش یا فضای خودش را داشته باشد، یا مثلاً دعای صباح و امثال‌ذلک یا مناجات شعبانیه.

شیوهٔ صحیح ادعیه خوانی از نظر اولیاء خدا

خب واقعاً ببینید ما باید این مناجات شعبانیه را به چه نیّتی بخوانیم؟! باید خودمان را در آن حال‌وهوایی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این مناجات شعبانیه را می‌خواندند ببریم. آیا حضرت مناجات را این‌طوری مثل ما می‌خواند؟! «الهی هَب لی کَمالَ الإنقطاعِ إلیک وَ أنِر الأبصارَ قلوبِنا بِضیاءِ نَظرها»[1] (با سرعت!) این‌طوری که نمی‌خواندند. دعای شعبانیه اصلاً اسمش مناجات است؛ یعنی مناجات می‌کرد، زمزمه می‌کرد و صدا می‌داد، به صوتش لحن می‌داد، کش می‌داد و با الفاظش بازی می‌کرد، همراه با آن الفاظ در آن معانی سیر می‌کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مناجات می‌کند نه بنده، ایشان این مناجات را با خدا می‌کند آن‌وقت ما همین‌طور مناجات شعبانیه را تا آخر می‌خوانیم خب دیگر مناجات خواندیم و ثواب در کیسه‌مان ریختند. این نصیبمان کم است، این دعا فایده ندارد!

یکی از دوستان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در همان زمان مناجات شعبانیه خوانده بودند و من الآن شاید حدود چهارصد بار است که این را شنیدم. شب‌های ماه شعبان و ماه رجب شنیدم چون مناجات شعبانیه را در رجب هم قرائت می‌کردند. یعنی بیش از چهارصد مرتبه، پانصد مرتبه! البته شنیدم چند روزی است که ایشان کسالتی پیدا کرده است، إن‌شاءالله که خدا شفا بدهد و خیر را برایشان تقدیر کند. من هنوز هم این را گوش می‌دهم، می‌دانید علتش چیست؟! علتش این است که وقتی که شروع به خواندن کرده حالا صدایش صدای خوبی است اما نه‌اینکه آن عال العال باشد بالأخره آن حسنی که در این کلام هست حسنی که در این خواندن است و حسن قرائت، این است که شمرده شمرده همراه با لحن و با توجه به معانی آن کلمات به آن صدا فرم دادن، این مسئله رعایت شده لذا خیلی دلنشین است و انسان خوشش می‌آید، انسان احساس می‌کند. چون انسان از خود دعا خوشش نمی‌آید، آن معنای دعا است که در قلب و نفس جا می‌گیرد و به‌واسطهٔ جا گرفتن، کشش برای ادامهٔ شنیدن و ادامهٔ استمرار برای انسان حاصل می‌شود، اگر انسان بخواهد تندتند بخواند بهره نمی‌برد.

واقعاً این مناجات خمسةعشر که برای امام‌سجاد علیه‌السّلام می‌باشد، آیا این قسمی که ما می‌خوانیم در شأن این مناجات خمسةعشر است؟! مثلاً مناجات محبین و مناجات تائبین و مناجات مریدین؛ «إلٰهی مَن ذا الَّذِی ذاقَ حَلاوَة مَحَبَّتِک فَرامَ مِنک بَدَلا.»[2] خُب آیا باید همین‌طور خواند؟! یااینکه باید همراه با یک صوت و کشش باشد تااینکه آن کلمات و معانی در نفس قرار بگیرد؟! آنچه را که امام علیه‌السّلام درصدد بیانش هست، وقتی که در نفس مستقر شد و قرار گرفت آن‌وقت آدم می‌فهمد یک مناجات مریدین خوانده و حالش عوض شده است و یک مناجات محبین خوانده چقدر تغییر کرده است! خُب اینکه یکی

---

[1] . ***إقبال الأعمال***، ج ۲، ص ۶۸۷.

[2] . ***زاد المعاد***، ص ۴۱۲؛ مُناجاةُ المُحِبّین.

است، چرا این تأثیر گذاشته است؟! چون با شرائطش و با خصوصیاتش و با آنچه که نیاز هست خوانده شده است.

لذا وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ از مسجد مراجعت می‌کردند ـ آن‌موقع من کوچک بودم حدود هفت هشت ده ساله بودم ـ می‌دیدم که ایشان چراغ را خاموش می‌کنند و بعد آن ضبطشان را روشن می‌کردند و این مناجات شعبانیه را گوش می‌دادند و صدایش را هم خیلی کم می‌کردند که ما که در حیاط خوابیده‌ایم، صدایش نیاید و اذیت نشویم و بعد می‌آمدند و گوش می‌کردند، خُب اینها با شنیدن این مناجات چه سیری می‌کردند، واقعاً چه حالی می‌کردند و چه سیری می‌کردند و در چه فضایی حرکت می‌کردند؟!

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام دربارهٔ ابن‌مسعود می‌فرماید: «قَرأ القُرآن وَ وَقف عِندَه»، همان‌جا ایستاد و حرکت نکرد؛ یعنی از ظاهر به باطن نرفت، به همان ثواب خواندن قرآن اکتفا کرد، به همین‌که کسی که قرآن را بخواند به او این‌قدر ثواب می‌دهند بسنده کرد، به همین‌که این آیات را بخواند و اینکه این آیات برای پیغمبر آمدند و چه چیزهای خوبی است، در همین‌جا ایستاد. دیگر در معانی این آیات سیر نکرد، در معانی این آیات غور کند، این آیات را بگیرد و پیگیری کند و به‌دنبال این آیات برود؛ چون انسان بخواهد این کارها را بکند قرآن رهایش نمی‌کند، قرآن نگه‌اش می‌دارد و نمی‌گذارد این‌طرف و آن‌طرف برود. ما که الآن هر کاری می‌کنیم و دست به هر عملی می‌زنیم و هر کار خلاف را انجام می‌دهیم به‌خاطر این است که همین‌طور قرآن را به ظاهر خواندیم و جلو رفتیم و کاری به معنا نداشتیم. به قول آن آقا بالای منبر می‌گفت که قرآن را بخوانید، تند بخوانید خود ملائکه کُند می‌کنند! دیدید وقتی که یک فیلم را کند می‌کنند، چطوری می‌شود؟! این‌هم وقتی که کند می‌شود همین‌طوری می‌شود! این ملائکه کندش می‌کنند و پیش خدا می‌برند! خُب اینکه صحیح نیست. ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ﴾[1] پس این واقعاً برای چه کسی آمده است؟! مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

> ما و اهل تسنن در یک مسئله مشترک هستیم و در یک مسئله اختلاف داریم؛ آن مسئلهٔ اشتراکمان این است که ما هردو قرآن را قبول داریم و در اسلام و... مشترکیم اما اختلافمان این است که آنها سنت که برای اهل‌بیت علیهم‌السّلام است را کنار گذاشته‌اند، ما هم قرآن را کنار گذاشته‌ایم.[2]

یعنی آن روایاتی که مربوط به احکام و مربوط به تکالیف و اینها هست فقط به آن روایات توجه کردیم و از سایر مطالب بازمانده‌ایم، ای کاش حالا فقط به آن مطالب دیگر هم می‌پرداختیم ولی اصلاً به‌طورکلی از قرآن غافل هستیم. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خودشان به ما می‌فرمودند که من در نجف بودم، خودم دیدم که دو نفر از افاضل نجف که هردو از مجتهدین مسلّم بودند باهم صحبت می‌کردند و می‌گفتند که قرآن چه فایده‌ای برای طلبه‌ها دارد که ما وقت طلبه‌ها را به خواندن قرآن بگذرانیم؟! قرآن عبارت از مسائل اخلاقی، قصه، چندتا دستور تکلیفی و دستور شرعی است که مسائل اخلاقی را همه بلد هستیم و عمل می‌کنیم، خُب غیبت نمی‌کنیم احترام به بزرگتر و والدین می‌گذاریم، مسائل قصه‌ها را هم که فهمیدیم؛ قصهٔ موسی، عیسی، ابراهیم، یوسف، چاه و امثال‌ذلک را هم دیده‌ایم، احکام هم که همان احکام شرعی است پانصدتاست که در دستمان هستند، آن‌هم اغلبش اجمال است و به سنت و روایات مراجعه می‌کنیم، پس خواندن قرآن چه فایده‌ای دارد؟!

دیدگاه اهل فضل نسبت به خواندن قرآن توسط طلبه‌ها

این است که من می‌گویم فرق بین علمای ظاهر و عالم باطن این است، یعنی آقای فاضل می‌گوید

---

[1] . سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴.

ترجمه: «آیا این مردم در قرآن تدبّر نمی‌کنند؟!» (محقق)

[2] . مصدر در حال بررسی

که ما به کل قرآنی که جبرائیل برای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آورده است [رسیده‌ایم]، ما نباید وقت طلبه‌ها را برای خواندن قرآن تلف کنیم!

ببینید ما به کجا رسیده‌ایم و به چه مصیبتی مبتلا شده‌ایم؟! این قرآنی را که امام صادق، امام سجاد، امام حسن، امام حسین و امام رضا علیهم‌السّلام با صوت می‌خواندند و چه تأکیداتی به اصحاب و ... می‌کردند: «علیکم بالقرآن»،[1] کار ما به جایی رسیده است که آقا می‌گوید که ما نباید وقت طلبه‌ها را به خواندن قرآن و تفسیر قرآن و معنای قرآن تلف کنیم! این قضیه نتیجه‌اش همین است! بله شما نباید هم وقتتان را تلف کنید اما وقتی‌که آن دنیا تشریف ببرید، بهشت مراتبی دارد از مرتبهٔ پایین گرفته تا مرتبهٔ بالا، به شما که آن مرتبهٔ بالا را نمی‌دهند، شما چون در آن مرتبهٔ پایین هستید همان مرتبه را می‌دهند، اگر هم بهشت جایی برای اسب‌سواری و همین چیزها داشته باشد، شاید بیش از این قسمت ماها نباشد که خدا بخواهد مکان بهشت را برای ماها تلف بکند! بالأخره حیف است! اگر اینجا وقت ماها نباید تلف شود، بهشت خدا هم نباید تلف شود! لذا ما را در همین جاهایی که خودتان بهتر می‌دانید اسکان می‌دهند و می‌فرمایند که سزای جهل همین است، سزای جهل داشتن و مردم را در جهل نگه داشتن این است که از نعمت‌های الهی بهره‌مند نخواهید بود.

دیدگاه ظاهری یکی از شاگردان مرحوم نائینی نسبت به عبودیت

یک وقتی ما در یک درسی شرکت می‌کردیم، یکی از آقایان که هنوز هم در قید حیات است یک مطلبی را نقل می‌کرد و خیلی برای بنده عجیب بود؛ ایشان می‌گفت که مرحوم آقا شیخ محمدعلی کاظمی که در اصول و تقریرات شاگرد نائینی بود و هم‌دورهٔ مرحوم آقای خوئی هم بود، ـ البته حتی مقدّم بر آقای خوئی بود ـ ایشان می‌گفت و او هم تأیید می‌کرد والاّ رد می‌کرد، می‌گفت که علت اینکه ما نیاز نداریم به اینکه به مباحث فلسفی، عرفانی، شناخت پروردگار، اسماء، صفات و امثال‌ذلک بپردازیم این است که بنده در مقام عبودیت باید مطیع باشد، حالا کاری به اینکه مولا کیست و چیست ندارد! این باید گوش بدهد و اطاعت بکند؛ نماز را بخواند و روزه را بگیرد و حالا به اینکه خدا کیست و چیست و چه خصوصیاتی دارد به ما ربطی ندارد![2] یعنی واقعاً همین است؟! خُب آن‌وقت سر از همین‌جا درمی‌آوریم! یک نمازی می‌خوانیم و یک روزه‌ای می‌گیریم و دیگر کاری به قرآن نداریم، برای چه قرآن بخوانیم؟! خُب نمازمان را خواندیم دیگر! دیشب عرض کردم خدا که دیگر از ما طلبکار نیست! گفته که نماز بخوان ما هم خواندیم، ﴿وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ را خواندیم و «حاء» را هم از ته حلق و زیر حلق گفتیم و «عین» را از آنجا گفتیم و «حاء و خاء» آن را از آنجا درآوردیم، خلاصه نماز را خواندیم آنکه بایستی که به‌حسب ظاهر درست باشد خواندیم خیلی خوب، بس است! ولی آیا مراتب معرفت و مرتبهٔ کمال و استعدادهایی که برای انسان هست همین است؟! واقعاً همین است که الآن شما انجام می‌دهید؟ حالا نتیجه چه می‌شود؟! نتیجه‌اش این می‌شود که همین آقایی که می‌گوید که ما نیاز به معارف الهی نداریم یعنی همان آقا شیخ محمدعلی کاظمی وقتی که مرحوم آقای خوئی ـ رحمةالله‌علیه ـ تقریرات نائینی را پیش استاد می‌برد و او تقریظ می‌زد و تأیید می‌کرد و بعد این تقریرات پخش می‌شود و چاپ می‌شود، به ایشان برمی‌خورد که چطور من که شاگرد مقدّم شما هستم و بر ایشان تقدّم دارم، شما اجازه دادید که ایشان که بعد از من هست تقریراتش را پخش کند درحالی‌که با وجود من نباید یک همچنین کاری انجام بشود! از استادش قهر می‌کند و به کوفه می‌رود و تا وقتی که مرحوم نائینی ـ تا شش ماه بعد ـ در قید حیات بود دیگر در درس ایشان شرکت نمی‌کند تا ایشان از دنیا می‌رود و وقتی که ایشان از دنیا می‌رود،

---

[1] . *الکافي*، ج ۲، ص ۶۰۹.

[2] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به *اسرار ملکوت*، ج ۲، ص ۴۱۱ و *گلشن اسرار*، ج ۱، ص ۳۶۱.

در نجف می‌آید و شروع به درس دادن می‌کند ولی شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد و فوت می‌کند!

آیا اگر شما به‌جای این علوم ظاهری به معارف می‌پرداختید و اگر به آن حقائق و عوالم معانی در درون این ادعیه و روایات و قرآن می‌رسیدید یک همچنین کاری را با استادت می‌کردی؟! یک همچنین نمک‌نشناسی را نسبت به ولیّ نعمت خودت که تو را تربیت کرده و این‌قدر به تو بها و فضل داده و تو را عالِم کرده انجام می‌دادی؟! خیلی بعید بود! خیلی بعید است که کسی بیاید آنجایی که می‌گویند: «مَن عَلَّمَنی حَرفاً فَقَد سَیَّرنی عَبداً»[1] یک همچنین کاری کند. این مرحوم نائینی استاد تو بود، این‌همه به تو درس داد، این کسی که تو را به اینجا رساند و این‌قدر بزرگوار است، آیا سزایش این است؟! خُب کرده که کرده چه اشکال دارد؟! تو تقریرات استادت را چاپ کن و مرحوم آقای خوئی هم بکند و آن یکی هم انجام بدهد چه ایرادی دارد؟! چه چیزی از تو کم می‌شود؟! از فضل تو چه چیزی کم می‌شود؟! نه‌اینکه بگویید که اصلاً تا وقتی من هستم کسی نباید روی دست من بلند شود، کسی نباید تقریرات چاپ کند!

خُب پرداختن به مسائل ظاهر و دور ماندن از حقائق باطن آدم را به همین‌جا می‌رساند و بقیه! خُب این یک چشمه‌اش بود. چیزهایی که خُب الحمدلله دیگر إلی‌ماشاءالله! اهل معنا این نیستند، می‌گویند که هرچه هست از خداست و حالا که از خداست هم آنکه چاپ و تقریظ کرده از خدا بوده و آن‌هم که بعد آمده او هم همین کار را انجام داده است هم از خدا است. وقتی از خدا است چرا من ناراحت بشوم؟! روی دست من؟! یعنی روی دست چه کسی؟! یعنی خدا روی دست خدا بلند شده است؟! وقتی شما همه را از خدا و از عنایت او بدانید چه کسی دیگر مطرح می‌شود؟! چه او این کار را انجام بدهد و چه من این کار را انجام بدهم و چه شخص دیگری انجام بدهد.

به ما گفتند که آقا در فلان کشور فلان کتاب مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یا فلان مطلبی را که شما چاپ کردید، آنجا به اسم خودشان چاپ می‌کنند. گفتم که خُب بکنند، اینکه بهتر است از زحمت ما کم می‌شود، فقط اشتباه چاپ نکنند. به این شرط که سانسور و تحریف نکنند، همهٔ دنیا بروند چاپ کنند. چه بهتر، ما می‌نشینیم اینجا و به کارهای دیگر می‌پردازیم! مقصود این است که این حرف‌ها پخش بشود خُب او زحمتش را می‌کشد من باید بیشتر خوشحال شوم، حالا چرا ناراحت شوم؟! خُب به اسم خودشان باشد، مرا چه صنم؟! اگر قرار بر این است که من مطلب مرحوم آقا را بخواهم این‌طرف و آن‌طرف پخش کنم حالا یکی پیدا شده است و او زحمتش را می‌کشد خدا خیرش بدهد، به اسم خودش هم بکند عیبی ندارد فقط خلاف نکند، تحریف نکند، سانسور نکند، مطالب را عوض و بدل نکند و جملات را کم و زیاد نکند، با این شرایط بگو اصلاً خودت هم پولش را بردار و تألیف و منفعت و هرچه هست اصلاً برای خودت باشد، برو انجام بده! وقتی از خدا باشد دیگر حرفی ندارد! مسئله‌ای ندارد! اما می‌گوید که این نباید این‌طور باشد، باید از دریچهٔ ما این تخریج شود، بایست که این از جانب ما باشد، اسم ما باید زیر این کتاب‌ها چاپ باشد والاّ فایده ندارد.

تفاوت کار اولیاء الهی و سایر افراد در ساختن بنا و مساجد

می‌بینید وقتی که بنا و مسجد و حسینیه یا یک مؤسسه می‌سازند اول که آدم نگاه می‌کند یک کاشی از این‌طرف تا آن‌طرف می‌زدند، اصلاً خود دیوارش پانزده متر است این کاشی سی و پنج متر است! [می‌نویستند:] «حضرت کذای کذای فلان، در تاریخ فلان، مؤسس سال هزار و اندی، به امر حسب الإراده، این مقام امر و نهی این بنا را ساخت! ﴿إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾![2] حسب

---

[1] . ***جامع السعادات***، ج ۳، ص ۱۴۱.

[2] . سوره غافر (۴۰) آیه ۶۸. ***معاد شناسی***، ج ۴، ص ۱۳۸:

«پس زمانی که بخواهد امری را اجرا کند فقط میگوید به او: باش! پس او خواهد بود.»

الإراده، حسب المشیه، حسب الاختیار، حسب الإرادهٔ مقام منیع فلان این عمارت ساخته شد! خُب باغ بالایش را فروخت یا باغ پایینش را فروخت تا اینجا را ساخته است؟! از کجا آورده ساخته است؟! سبزی‌فروشی کردیم و اینجا را ساختیم یا شلغم‌فروشی کردیم؟! چه‌کار کردیم؟! برای چه باید اسم ما باشد؟! جداً آیا می‌شود یک روزی این اسم‌ها جمع شود؟! خیال می‌کنم نشود! فقط زمانی که ذوالفقار علی علیه‌السّلام از نیام امام زمان علیه‌السّلام کشیده شود، خیال می‌کنم آن‌وقت وقتش است که دیگر نه اسمی بماند و نه رسمی بماند، دیگر آنجا بخواهیم نخواهیم مجبوریم بپذیریم و مجبوریم قبول کنیم، آن زمان مجبوریم! حالا تا قبل از اینکه به اجبار برسیم خُب خودمان چرا نپذیریم؟! چرا مثل اهل معنا نباشیم؟! کدامش بهتر است؟! کدامش با واقع نزدیک‌تر است؟!

از تبریز برای مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ پول آوردند گفتند که در مسجد کوفه هرچه را که صلاح می‌دانید خرج کنید. مسجد کوفه از نظر تطهیر و دستشویی چیزی نداشت، ایشان ساختند. وقتی که می‌خواستند افتتاح کنند مرحوم قاضی دیدند یک کاشی طبق معمول و متعارف درست کردند که این دستشویی‌ها برحسب دستور حضرت آیةالله قاضی طباطبایی ساخته شد ـ من دیده‌ام که می‌گویم، جای دیگری دیدیم که اسم یکی بالای دستشویی بود! ـ ایشان تا یک نگاه کرد گفت که به‌به چه خوب ساختی، یک‌دفعه به آن بالا نگاه کرد آنجا چه چیزی نوشته است! تا نگاه کرد، دیدند قمر در عقرب رفت و آن قیافهٔ خندان و بشاش به یک قیافهٔ عبوس تبدیل شد! فرمودند که کلنگ کجاست؟! تیشه کجاست؟! تبر کجاست؟! گشت و پیدا کرد و نردبان گذاشت و از پله‌ها بالا رفت و شروع کرد این کاشی‌ها همه را از آن بالا خرد کرد و به زمین ریخت! وقتی پایین آمد یک نگاه کرد و دوباره خنده برگشت! حالا خوب شد و گفتند که این‌قدر به من احترام گذاشتید که اسمم باید بالای دستشویی باشد؟! گفت که حالا خوب شد!

این اهل معنا است، اهل معنا می‌گوید که این پولی که آمده است تا من این بنا را بسازم، مگر من این پول را از خانهٔ خاله‌ام آورده‌ام؟! به من پولی دادند و گفتند که در هر کجا شما می‌خواهید صرف کنید، پس این را من از کیسهٔ خودم نیاوردم بلکه این از یک جای دیگر آمد. چطوری به دست او رسیده است؟! خدا خواسته به دست او برسد، او هم به نجف بیاید و به من بسپارد، پس این هیچ ارتباط به من ندارد و من هم که از جایم تکان نخوردم بلکه معمار را خواستم و به او گفتم که آقا در فلان‌جا این بنا را درست کن پس من اینجا چه‌کاره هستم؟! من فقط یک واسطه بودم. آن پول از آنجا آمده در اینجا هم خرج شده است، اسم من در آن بالا چه‌کار می‌کند؟! برای چه اسم من آن بالا باشد؟!

کارهایی که ماها می‌کنیم همین است دیگر، سر جایمان نشسته‌ایم و می‌گوییم که آقا بروید آنجا را بسازید، بعد هم اسم ما را آن بالا بچسبانید، آن‌هم پانزده متر! خُب ما اینجا چه‌کاره هستیم که می‌گوییم آنجا را بسازد؟! خانه‌ام را فروختم؟! باغ بالایم را فروختم و ییلاقم را چه‌کار کردم و قشلاقم را چه‌کار کردم؟! بندهٔ خدا یکی دیگر پول داده است و تو واسطه هستی، گفتی درست کن و حتی زحمت آمدن و نگاه کردن به ساختمان هم به خودت ندادی! بعد می‌نویسند که برحسب ارادهٔ کذا این مکان اختتام پیدا کرد! در آنجا و در اینجا، در بقاع متبرکه، در مشاهد مشرفه، حتی حرم ائمه علیهم‌السّلام! آنجا هم بله؟! آدم کنار امام معصوم، کنار حرم آنجا هم اسم خودش را می‌گذارد؟!

اهل معنا این کارها را نمی‌کنند، اینکه فرق هست این است. اهل معنا طلبکارانه عمل نمی‌کنند بلکه بدهکارانه عمل می‌کنند این نتیجه‌اش است! بدهکارانه یعنی هزارتا هم از این کارها بکند باز خودش را بدهکار می‌داند. کسی که بدهکار است که اسمش را نمی‌گذارد! آنکه اسم می‌گذارد و می‌نویسد که آقا بنده کرده‌ام، باید هم باشد! هر کسی می‌آید به آن بالا نگاه کند و آقای فلان را ببیند که با قصد قربت دستشویی برود! اسم آقای فلان را ببیند یااینکه می‌خواهد نماز بخواند، قصد قربتش زیاد شود! اینجا چیزی است که حسب‌الإراده و حسب‌الأمر مثلاً فلانی ساخته شده است، این قصد قربت را بالا می‌برد نیّت خالص را بالا می‌برد! اهل معنا می‌گویند که فقط ذهن را باید به یک طرف منعطف کنیم و

فقط به یک جا فکر کنیم. ای بدبخت، وقتی در مسجد می‌روی، نباید چشمت به کاشی بیفتد! وقتی وارد مسجد می‌شوی فقط باید به او فکر کنی نه به کاشی‌ها، نه به آن چیزهایی که آن دور و بر نوشته شده است، نه به مسائل دیگر! چه بگوییم؟! هیچ حرف نمی‌توانیم بزنیم! وقتی وارد مسجد می‌شوی فقط باید به آن بالا توجه کنی، چیزی غیر از او در ذهن نیاوری، مسئلهٔ دیگری در ذهنت نیاید، شخص دیگری همراه با او در نفس تو قرار نگیرد که منی که الآن اینجا نماز می‌خوانم حسب‌الإرادهٔ او بوده است که اینجا نماز می‌خوانم! هیچ چیزی غیر او نباید باشد، او وحید است، او فرید است، او واحد است، او احد است، او هو است و هو غیر هو را برنمی‌تابد و تحمل نمی‌کند و وجودی را در کنار وجود خودش نمی‌پذیرد! چطور ما آمدیم و خود را در کنار او قرار داده‌ایم؟!

این راه و روش اهل معناست، اهل حقیقت منظورشان این است و راه و روششان این است و به مردم این را یاد می‌دهند اما اهل ظاهر نه، اهل ظاهر خُب طبق ظاهر انجام می‌دهند؛ یعنی فکر فکر ظاهر می‌شود، تصرفات تصرفات ظاهر می‌شود، حرکات حرکات ظاهر می‌شود و به حقیقت و باطن امر کاری ندارد. لذا وقتی که انسان نگاه می‌کند، شصت سال که می‌گذرد، هفتاد سال که می‌گذرد صد سال هم که بگذرد می‌بیند در همان مرتبهٔ بیست سال پیش متوقف است و تکان نخورده است! هیچ جلو نرفته است! هیچ در باطن سیر نکرده است! هیچ در باطن سیر نکرده است!

تعریف مرحوم آیةالله گلپایگانی از علاّمه طهرانی

خدا مرحوم آقای گلپایگانی را رحمت کند، ایشان آدم خیلی صافی بود و نیّتش هم نیّت خیر بود. خود بنده مدتی در درس‌های ایشان هم شرکت می‌کردم و استفاده هم می‌کردم. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم با ایشان بی‌ارتباط نبودند و ایشان هم خیلی به مرحوم آقا احترام می‌گذاشتند. یک‌وقت در یک تابستان دو سه نفر بودیم به اتفاق اخوی خدمت ایشان رفته بودیم، یکی از ییلاقاتی در پشت کوه‌ها بود. رفته بودیم یک کتابی از مرحوم آقا به ایشان بدهیم. بعد وقتی که نشستیم و صحبت کردیم و ... ایشان یک جملهٔ خیلی جالبی فرمودند؛ فرمودند که از قول من به حضرت آقای والد سلام برسانید و بفرمایید:

مگر صاحبدلی از روی رحمت *** کند در حق درویشان دعایی[1]

می‌گفتند که این را به ایشان بگویید. بعد رو کردند به ما گفتند که پدر شما به مسائلی دست یافته است که دست ما از آن مسائل خالی است؛ یعنی ایشان در این حد متوجه شده بودند اما حالا چه مسئله‌ای است نمی‌داند و اطلاع ندارد چون شخص صاف و شخص با نیّت و با خیری بود و خیلی هم به مرحوم آقا ارادت و محبت داشت ولی همین‌قدر می‌داند که یک چیزهایی هست، یک مطالبی هست و ایشان با یک حسرتی هم می‌گفت و حتی حالشان هم منقلب شد و چهره‌شان قرمز شد و شاید هم حالت بکایی برایشان دست داد ولی انقلابشان را دیدم و اینها را متوجه شدم. خُب آدم بعد از هشتاد سال، بعد از نود سال، ببیند یک چیزهایی بوده، یک خبرهایی بوده و او از آنها خبر ندارد و آنجا احساس می‌کند که پس باید مسئله‌ای غیر از این باشد، غیر از آنچه که تابه‌حال با آن ممارست داشتیم و مورد مطالعهٔ ما بود مدارک و مسائلی که مورد مطالعهٔ ما بود، یک چیزهای دیگری هم باید در اینجا باشد.

اتفاقاً همین مطلب را هم بنده از مرحوم آیةالله خوانساری ـ رحمةالله‌علیه ـ شنیدم. یک وقتی خدمت ایشان رفته بودم و یک نامه‌ای از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ برای ایشان برده بودم، ایشان در بازار طهران بودند. مرحوم آقا سید احمد خوانساری بسیار مرد عالم و فاضلی بود و اهل فلسفه بود و فلسفه خوانده بود و حتی بعدها شنیدم که یک حالاتی هم داشتند، بی‌هیچ نبوده و مسائلی هم داشتند. من با ایشان راجع به یک قضیه صحبت کردم و نیم ساعت تقریباً به‌طور طلبگی تجرّی کردیم و جسارت

---

[1]. ***گلستان***، سعدی، دیباچه.

کردیم بالأخره خودمان را نخود آشی کردیم و راجع به مسئله‌ای صحبت کردیم و دیگر در آخر ایشان سکوت کردند. بعد ایشان نظیر یک همچنین عبارتی را فرمودند که سلام ما را به پدرتان برسانید، ایشان از معدود مفاخر عالم اسلام است! این تعبیر یک تعبیری است که از ایشان صادر شده است خب ایشان یک شخص مرجعی بود، مرحوم آقا سید احمد خوانساری مرجع بود و شخص عالمی بود، شخص بزرگواری بود و اهل فن بود و آدم‌شناس بود، اینها می‌فهمند، اینکه می‌گوید که ایشان از مفاخر بوده‌اند یعنی نباید فقط مسئله مسئلهٔ ظاهر باشد، مسئلهٔ علم و اینها باشد. ایشان با یک خضوعی این مطلب را بیان کردند و در نامه‌هایی که ایشان فرستادند ـ الآن نامه‌ها هست ـ این اظهار ارادت در اینها پیداست که ایشان چقدر اظهار محبت و ارادت می‌کردند بااینکه باز هم ایشان نسبت به خیلی‌ها خیلی جلو بودند، خیلی مقدّم بودند، قُدسشان و تقوایشان و صلاحشان خیلی مقدّم بود. ولی علیٰکلّ‌حال یک مطالب دیگری هم هست. اتفاقاً در جلد دوم *اسرار ملکوت* بنده یک قضیه‌ای آوردم، رفقا آنجا مراجعه کنند آن قضیه مربوط به ایشان است.[1]

کیفیت طلب اهل معنا از خداوند برحسب ادراکشان و تفاوت آن با اهل ظاهر

این فرق بین علمای ظاهر و علمای اهل معناست، آن عالمی که اهل معناست یعنی این شخصی که ولیّ خدا و عارف است همین طلب را از خدا دارد. البته برحسب ادراکش، طلب از خدا دارد! خدایا این را به ما بده خدایا این‌طور کن، خدایا ما را به این توفیق موفق کن. اما وقتی که دارد بیان می‌کند خودش را در جایگاهی نمی‌بیند و احساس نمی‌کند و بعد بخواهد، ولی اهل ظاهر وقتی که از خدا می‌خواهند که خدایا به ما بهشت بده و حُورالعین بده و غلمان و امثال‌ذلک بده و البته خب نعمت‌های دیگر بده، وقتی که این را می‌گویند در دل خودشان می‌گویند که خدایا ما نماز خواندیم پس باید به ما بدهی، ما روزه گرفتیم پس باید جزای ما این‌طور باشد، خدایا ما حج انجام دادیم پس باید این را انجام بدهی! یعنی درقبال عملی که انجام داده‌اند مطالبه می‌کنند. هیچ‌وقت دیده نشده که یک عالِم ظاهر، خود را ندید ببیند! چون اصلاً با وجود و شاکله‌اش جور درنمی‌آید! اگر هم بگوید، به‌حسب ظاهر می‌گوید اما باطن یک چیز دیگر است؛ عرض کردم یک امتحان کنید تقش درمی‌آید اما آن کسی که اهل باطن است هر کاری بکنی همان است، روی راهش و روی مسیرش ایستاده است. این می‌گوید که خدایا به من بهشت بده، آنکه اصلاً نمی‌فهمد مراتب درجات چه هست! همین بهشت، شیر، شکر، شربت، گلابی، هندوانه و همین‌که در بهشت هست، یعنی فهم ما این‌قدر است و بیش از این نیست! اصلاً به او بگویی که آیا تو حاضر هستی که به بهشت بروی و به‌جای نعمت‌های عادی و ظاهری که حور و غلمان و... ـ البته غلمان برای یک عده خاصی است ـ اینها را بدهی و از جلوات خدا و جذبه‌های خدا و نفحات خدا و آن انوار قدسی برایت بیاید؟! می‌گوید که انوار قدسی چیست؟! نفحات چیست؟! آنکه ما می‌دانیم همین است دیگر.

در قرآن عنب دارد، خرما دارد، ﴿حُورٌ مَّقْصُورَٰتٌ فِي ٱلْخِيَامِ﴾[2] دارد، اینهایی که ما می‌بینیم بهشت همین است، اصلاً نمی‌فهمد جذبات چه هست، نفحات چه هست، آن جاذبه‌ها و انوار چیست، نزول انوار چیست، جذبه چیست، اصلاً نمی‌داند و توجه ندارد. فکر فقط روی اینهاست. اینهایی هم که دارد می‌گیرد براساس بده بستان است که خدایا نمازت را خواندیم پس باید که درخت کذا در بهشت بدهی، خودت

---

[1] . در *اسرار ملکوت* یافت نشد ولی این مطلب در افق وحی موجود است؛ *افق وحی*، ص ۵۳۵.

[2] . سوره الرحمن (۵۵) آیه ۷۲. *معاد شناسی*، ج ۱۰، ص ۱۸۵:
«حوریّه‌هایی که همگی در خیمه‌هایشان محفوظ و مصون هستند.»

گفتی کسی که لا إله إلاّ الله را بگوید یک درخت در بهشت برایش غرس می‌شود،[1] خودت گفتی که کسی که این دعا را بخواند در بهشت برای او فلان نعمت درنظر گرفته شده است، خودت گفتی کسی که حج انجام بدهد در بهشت این‌طور است، خودت گفتی و ما هم انجام دادیم پس بده! این کار را کردیم پس بده! ولی عارف می‌گوید که خدایا من اصلاً کاری انجام ندادم تا تو بخواهی به من بدهی! نمازی که من خواندم، تو بودی که خواندی من نخواندم، روزه‌ای که من گرفتم تو گرفتی من نگرفتم، حجی که انجام دادم تو انجام دادی من انجام ندادم، من فقط یک واسطه بودم، ارادهٔ من از تو بود، قدرت من از تو بود، اختیار من از تو بود، همت من از تو بود، مالی را که خرج کردم مگر از کیسهٔ عمه‌ام خرج کردم! تو دادی اگر نمی‌دادی که من نمی‌توانستم حج بروم. خمسی که دادم مگر از کیسهٔ خاله‌ام برداشتم! فلان مشتری را آوردی از من جنس خریده و آن مشتری به من سود رسانده است و خمس این سود را پرداختم، اگر او نمی‌آمد و اگر او از بازار نمی‌گذشت و اگر او از فلان‌جا نمی‌گذشت، کجا این مال نصیب من می‌شد؟! اگر آن دل‌درد نمی‌گرفت و برای عملش به توی طبیب مراجعه نمی‌کرد و تو عملش نمی‌کردی و هرچه در جیبش بود و نبود درنمی‌آوردی، خُب از کجا پول گیر تو می‌آمد؟! پس باید این بدبخت یک دل‌دردی بگیرد بعد مراجعه کند و بعد هم پول بدهد. اگر دل‌درد نگیرد طبیب در مطب می‌نشیند فقط با بادبزن خودش را باد می‌زند. طبیب که آدم سالم را معالجه نمی‌کند، آدم مریض را معالجه می‌کند.

حالا اگر مریضی نبود چه؟! فرض کنید که اگر امام زمان علیه‌السّلام ظهور کردند و یک قرص یا یک گیاه را برایمان آوردند که هرکسی این قرص را خورد نه دیگر دندانش درد می‌گیرد، نه دیگر سردرد می‌گیرد، نه دیگر دل درد می‌گیرد بلکه همه چیز خوب می‌شود. خیلی‌خُب ما باید برویم کارهای دیگر بکنیم؛ زراعت کنیم و درخت بکاریم و فلان. یا اگر یک اراده کردند و یک دست روی سر همه کشیدند همه نسبت به مسائل و احکام وارد شدند، دیگر بنده باید پی کارم بروم دیگر، بروم شخم بزنم و کارهای دیگر کنم، همه چیز را مردم می‌دانند دیگر، روزه می‌دانند، نماز می‌دانند پس من برای چه کسی حرف بزنم؟! برای چه کسی مسئله بگویم؟! می‌گوید که خودم می‌دانم، بیخود خودت را خسته نکن! حضرت دست روی سر همه ما کشید و ما همه چیز را یاد گرفتیم، دیگر مسائل نماز و حج و خمس را یاد گرفتم. دیگر به ما می‌گویند که برو و برای خودت مسئله بگو! خُب احتمالش هست، از حالا باید به فکر آن موقع باشیم! امام زمان علیه‌السّلام آمد و یک همچنین کاری کرد، خُب چه‌کار کنیم؟! از الآن باید چاره‌ای بیندیشیم که خلاصه قضیه چه خواهد شد و همین‌طور.

عارف از اول خودش را راحت کرد و مردم را هم راحت کرده است، می‌گوید که عزیز من آن علمی که داری از آنجا آمده بیخود به خودت نبند، به بنده می‌گوید که این حرف‌هایی که می‌زنی مردم هم به‌به و چه‌چه می‌کنند برای خودت نیست این از یک جای دیگر آمده است، از پدرت یاد گرفته‌ای و مطالبی که از پدرت یاد گرفته‌ای به خودت می‌بندی و بنده هم می‌گویم که این مطالب از بنده است، از خودم است. آن پزشکی که معالجه می‌کند، آن حدّت، راه، آن دست، آن مهارت و خبرویّت را از کجا آورده است؟! آن استعداد را از کجا آورده است؟! او که در شکم مادر بود که از خودش اراده نداشت، وقتی به‌دنیا آمد از خودش اراده نداشت، آن استعداد را چه کسی در شکم مادر در او گذاشته است؟! چه کسی در شکم مادر این اراده‌اش را بیشتر کرده و همتش را بیشتر کرده و توانش را بیشتر کرده است که توانسته به اینجا برسد؟! [چه کسی] استعدادش را بیشتر کرده و حافظه‌اش را بیشتر کرده است؟! خودش کرده یا یکی دیگر کرده است؟! پس ما از خود چیزی نداریم! شرایطی که به‌وجود آورده من درس خوانده‌ام، آن شرایط را چه کسی برای من مهیا کرده است؟! لذا می‌گوید که همه چیز برای او

---

[1] . *ثواب الأعمال*، ص ۳.

است، همه را به او نسبت بده و خیال خودت را هم راحت کن! وقتی همه را به او نسبت دادی پس نمازی که خواندی او خوانده، روزه‌ای که گرفتی او گرفته، حجی که انجام می‌دهی او انجام داده و تمام کارهایی که می‌کنی از او بوده است، تو چرا به خودت می‌بندی؟! حالا که این‌طور است وقتی ما درقبال خدا می‌ایستیم می‌گوییم که خدایا بده، چه حالی داریم؟ واقعاً آنجا مزه می‌دهد. بگوییم که خدایا از این بندهٔ خودت رودارتر سراغ نداری؟! هیچ کار انجام نداده از تو همه چیز هم می‌خواهد! این را به ما یاد دادند. یعنی به ما می‌گویند که جلوی خدا بایست ولی خودت را مطرح نکن، نگو که خدایا من انجام داده‌ام.

دیگر خسته شدم! این قضیه را هم بگویم و دیگر إن‌شاءالله بقیه را برای فردا شب بگذاریم. خوب است شب‌های ماه رمضان پایین می‌آییم و خلاصه با رفقا یک حالی می‌کنیم، هرچه آمد کاری نداریم به اینکه قضیه از چیست!

استادی داشتیم خدا رحمتش کند خُب می‌شناسید حالا اسمش را نمی‌آورم ولی همه می‌شناسید. بنده اکثر درس‌هایم را به‌طور خصوصی پیش ایشان خواندم و واقعاً ایشان حق بزرگی به گردن من دارد و خدا همه را بیامرزد، خدا همه را رحمت کند. واقعاً ایشان خیلی ما را نصیحت می‌کرد و می‌گفت که همیشه دنبال خودت باش و به این‌طرف و آن‌طرف فکر نکن و به اشتهار فکر نکن و به اینکه معروف باشی فکر نکن! ایشان مطالبی به من می‌گفت. یک شب ما در خدمت ایشان بودیم و ایشان گفت که فلانی من دارم از این دنیا می‌روم و به این زودی می‌روم، خیلی طول نمی‌کشد ولی یک چیزی در عمر خودم انجام دادم دلم به همان خوش است، یک کار کردم.

ایشان خیلی اهل درس و بحث بود شاگردانی داشت، اهل توسل بود، شب‌های جمعه در منزلش توسل داشت، من هم خیلی از شب‌ها می‌رفتم، مجلس خیلی مختصری بود و ده پانزده نفر بیشتر نمی‌آمدند و بعضی از فضلا که هنوز در قید حیات هستند ذکر مصیبت خوبی هم می‌خواندند صدایشان هم خوب بود و ذکر مصیبت می‌خواندند، خدا حفظشان کند! واقعاً می‌رفتیم و استفاده می‌کردیم!

ایشان گفت:

> فلانی من فقط یک کار در عمر خودم انجام داده‌ام. یک دفعه به خدا گفتم که خدایا من هیچ کاری برای تو انجام ندادم، این درس و بحث و فلان و زحمت و امام جماعت و منبر و تبلیغ و... هیچ! ما اینها را به‌حساب نمی‌آوریم ولی یک کار برای تو کرده‌ام که من آن را به‌حساب می‌آورم و آن این است که شش ماه تمام بدون وقفه شب‌ها تا صبح برای تو بیدار بودم و صبح تا شب هم برای تو روزه داشتم، خدایا فقط من همین کار را کردم!

یک دفعه آنجا در دلم گفتم که الحمدلله من این کار را هم نکردم! خیالم [راحت است!] هیچ با خدا حساب ندارم یعنی وقتی که الآن می‌خواهم از دنیا بروم، همین الآن ـ امشب شب دوشنبه ـ اگر جناب عزرائیل آمد و ما خواستیم صفا کنیم و با همهٔ رفقا خداحافظی کنیم، باور کنید والله قسم می‌خورم، والله قسم می‌خورم به خودش قسم می‌خورم که من در موقع رفتن می‌گویم که خدایا من افتخار می‌کنم که هیچ کاری که برای آخرتم انجام نداده‌ام! می‌خواهم ببینم تو با خدایی‌ات چه‌کار می‌کنی، من هیچ کار نکرده‌ام! صاف، یعنی بدون هیچ رودربایستی، مگر تو خدا نیستی؟! مگر نمی‌گویی که بفرما چه آوردی؟! می‌گویم که من هیچی ندارم! خب حالا چه‌کار می‌کنی؟! حالا می‌خواهی با این بنده‌ات چه‌کار کنی؟! گفتم که الحمدلله من این شش ماه را هم حساب نکردم که در دلم بماند که نه این یک چیزی هست که خدایا شش ماه بیداری کشیدم ـ شب تا صبح کم نیست که همه رفتند خوابیدند یا اگر نخوابیدند بالأخره یک نحوی قضیه را گذراندند اما ما هیچ ـ شب تا صبح بیدار، صبح تا شب هم گرسنه و تشنه. این را بالأخره باید حساب بکنی دیگر! می‌گوییم که نه خدایا من یک طوری می‌خواهم بیایم آن‌طرف که صاف به تو بگویم که پیراهن و شلوار هم ندارم نه‌اینکه حالا چیزهای دیگر! چیزهای دیگرش بماند.

عرفا به ما می‌گویند که این طوری باش! آن بزرگ که خدا رحمتش کند و بر درجاتش اضافه کند، الآن آنجا فهمیده که خوب بود این شش ماه را هم نمی‌کرد یااینکه اقلاً به‌حساب نمی‌آورد، الآن آنجا

متوجه شده است! به ما می‌گویند که وقتی خدا می‌گوید ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾[1] هر نعمتی که برای شما آمده همه‌اش از ناحیهٔ اوست. خُب چرا دیگر استثناء در آن می‌گذارید؟! چرا یکی‌اش را می‌گیری و یکی‌اش را نمی‌گیری؟! همه را به خود او بسپار، همه را به خودش برگردان، خیالت را راحت کن بندهٔ خدا! خیالت را آسوده کن! ما یک هراس داریم که اگر الآن همه را به خدا بدهیم دیگر چیزی برایمان نمی‌ماند! بابا او همه را نگه می‌دارد، او از هر بانکی و از هر صندوق قرض‌الحسنه‌ای و از هر قُلکی و از هر امانت‌داری امین‌تر است. وقتی می‌گویی که خدایا من چیزی ندارم، تازه خدا می‌گوید که این بنده‌ای که شایستهٔ بندگی است دارد به من وفود می‌کند و حرکت می‌کند! اما اگر نه، بگوییم که خدایا گرچه همه چیز از توست گرچه باعثش تو هستی گرچه توفیقش را تو دادی ولی بالأخره ما هم انجام دادیم دیگر، به‌حساب بیاور [مسئله به‌نحو دیگری می‌شود].

دستور مرحوم آقا به انجام دادن طواف و هر عملی به نیّت رسول خدا

مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که وقتی مکه می‌روید هر طوافی که انجام می‌دهید به نیّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم انجام بدهید. خُب افرادی که در آنجا می‌روند می‌خواهند برای پدر انجام بدهند، برای مادرشان انجام بدهند که فوت کرده‌اند، برای بستگانشان و حتی برای ائمه و امام زمان علیهم‌السّلام و دیگران انجام می‌دهند، آنهایی که حالا کمی [نزدیک‌تر] هستند، وقتی به آنها می‌گوییم که فقط و فقط برای رسول خدا! یک چیزی‌شان می‌شود! می‌گویند که در آن میان حالا می‌شود برای پدرمان نیّتی کنیم؟! گفتم که آن را هم نکن، بگذار بیشتر به پدرت برسد، اگر این را نکنی بیشتر به پدرت می‌رسد. نمی‌فهمد که چه می‌گویم، خیال می‌کند که حالا اگر این را در نیّت نیاورد، رسول خدا همه را برای خودش برمی‌دارد و هرچه طواف کرده هیچ به پدر و مادرش نمی‌رسد درحالی‌که هر چه نیّت تو صاف‌تر باشد آن‌طرف از نظر حجم و قدرت و قوت قوی‌تر می‌شود. آن که به پیغمبر می‌رسد که پیغمبر برای خودش نمی‌گیرد بلکه پخشش می‌کند و به پدرت می‌دهد، به مادرت می‌دهد، به قوم و خویش‌هایت می‌دهد، به آنهایی که از دنیا رفته‌اند و به هرچه که داری می‌دهد. ما چون از عالم معنا و حقیقت دور هستیم، مسائل را از دید ظاهر و شعور خودمان ارزیابی می‌کنیم و می‌گوییم که اگر به پیغمبر بدهیم دیگر چیزی به این نمی‌رسد، پس این را پنهانی در این میان در نیّت می‌آوریم و می‌گوییم که خدایا این طواف برای پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است کمی هم به پدرمان برسد و کمی هم به او بده، این در نیّتم هست! این طوافی که انجام می‌دهیم دو قدم برای رسول خدا و یک قدم برای پدرمان است! سه قدم برای رسول خدا و دو قدم برای مادرمان است! پنج قدم برای رسول خدا و چهار قدم برای آبجی‌مان است و امثال‌ذلک! حالا هرکسی که مدّنظر است. ایشان می‌فرمودند که فقط رسول خدا! عمره انجام می‌دهی نیّتش رسول خدا، طواف انجام می‌دهی نیّت رسول خدا، قرآن می‌خوانی ـ در هر روز یک حزب قرآن ـ ثوابش هدیه برای رسول خدا، همه را به پیغمبر واگذار کن! چون پیغمبر اصل است، پیغمبر هم اصل است و هم اول است و هم وسط است و هم آخر است و ما همه را به آنها واگذار کنیم.

خُب پیغمبر هم که برای خودش چیزی ندارد خُب می‌داند تو بچهٔ او هستی، وقتی که می‌بیند از این دریچه آمده است چرا رسول خدا بخواهد بُخل کند و به آن افرادی که به تو منتسب هستند و چشم امید به اعمال و رفتار تو دارند ندهد؟! این اصلاً امکانش هست؟! ولی برای ما این قضیه کمی مستبعد است و کمی نیاز به تفکر دارد.

علیٰکلّ‌حال خدا بزرگان را رحمت کند که آنها واقعاً با مطالب خودشان و با مبانی خودشان حقایق

---

[1] . سوره نحل (۱۶) آیه ۵۳. ***حیات جاوید***، ص ۵۶:

«هر نعمتی که از آن برخوردار شوید، از ناحیهٔ خداوند متعال است.»

را برای ما بیان کردند، شیرین و آسان کردند و راه ما را سبک کردند و کار ما را راحت کردند. آدم وقتی که در آن مجال حرکت کند چه حالی دارد؟! یااینکه بیاید در سایر مجال‌ها در آنجا سیر کند که به چه گرفتاری‌ها و مسائلی می‌افتد که خودمان مشاهده می‌کنیم.

خدای متعال پیوسته توفیق خودش را از ما دریغ نکند و ادراک حقایق عالم معنا را هر روز بیش از پیش بر نفس ما جاری و ساری کند و ما را دنباله‌روی راه اولیاء خودش و راه‌یافتگان به حریم انس خودش قرار دهد!

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد